

# نوروز روز نخستین آفرینش است

دکتر علی شریعتی درباره‌ی نوروز بسیار زیبا بیان می‌کنند

بسیار گفته اند و بسیار شنیده اید پس به تکرار نیازی نیست؟ چرا هست. مگر نوروز را خود مکرر نمی‌کنید؟ پس سخن از نوروز را نیز مکرر بشنوید. در علم و و ادب تکرار ملال آور است و بیهوده «عقل» تکرار را نمی‌پسندد؛ اما «احساس» تکرار را دوست دارد، طبیعت تکرار را دوست دارد، جامعه به تکرار نیازمند است و طبیعت را از تکرار ساخته اند؛ جامعه با تکرار نیرومند می‌شود، احساس با تکرار جان می‌گیرد و نوروز داستان زیبایی است که در آن طبیعت، احساس، و جامعه هر سه دست اندرکارند. نوروز که قرن‌های دراز است بر همه جشن‌های جهان فخر می‌فرشد، به این دلیل است که يك قرارداد مصنوعی اجتماعی یا یک جشن تحمیلی سیاسی نیست، جشن جهان است و روز شادمانی زمین و آسمان و آفتاب.

جشن‌های دیگران غالباً انسان را از کارگاه‌ها، مزرعه‌ها، دشت‌ها و صحراها، کوچه و بازار، باغ‌ها و کشتزارها، در میان اتاق‌ها و زیر سقف‌ها و پشت درهای بسته جمع می‌کند:

(کافه‌ها، قهوه‌خانه‌ها، زیرزمین‌ها، سالن‌ها، خانه‌ها... در فضایی گرم از نفت، روشن از چراغ، لرزان از دود، زیبا از رنگ و آراسته از گل‌های کاغذی، مقوایی، مومی، بوی عطر و ...)

اما نوروز دست مردم را می‌گیرد و از زیر سقف‌ها و درهای بسته، فضاهای خفی لای دیوارهای بلند و نزدیک شهرها و خانه‌ها، به دامن آزاد و بیکران طبیعت می‌کشانند:

(گرم از بهار، روشن از آفتاب لرزان از هیجان آفرینش و آفریدن، زیبا از هنرمندی باد و باران، آراسته با شکوفه، جوانه، سبزه و معطر از بوی باران، بوی پونه، بوی خاک، شاخه‌های شسته، باران‌خورده، پاک...)

نوروز تجدید خاطره بزرگی است: خاطره خویشاوندی انسان با طبیعت. هر سال آن فرزند فراموشکار که سرگرم کارهای مصنوعی و ساخته‌های پیچیده خود، خویش را از یاد می‌برد، با یادآوری وسوسه‌آمیز نوروز به دامن وی باز می‌گردد و با او، این بازگشت و تجدید دیدار را جشن می‌گیرد. تمدن مصنوعی ما هر چه پیچیده تر و سنگین تر می‌گردد، نیاز به بازگشت و باز شناخت طبیعت را در انسان حیاتی تر می‌کند و بدین گونه است که نوروز بر خلاف سنت‌ها که پیر می‌شوند،

فرسوده و گاه بیهوده، رو به توانایی می رود و در هر حال آینده‌ای جوان‌تر و درخشان‌تر دارد.

**نوروز** تنها فرصتی برای آسایش، تفریح و خوشگذرانی نیست؛ نیاز ضروری جامعه و خوراک حیاتی یک ملت نیز هست. هر ملتی در هر جای جهان و هر عصر و دوره‌ای سنت‌های گوناگونی داشته که جشن نوروز یکی از استوارترین و زیباترین این سنت‌هاست.

“آری، هر ساله، حتی همان سالی که اسکندر ملعون چهره‌ی این خاک را به خون ملت ما رنگین کرده بود و در کنار شعله‌های مهیبی که از تخت جمشید زبانه می کشید، همان‌جا و همان وقت، مردم مصیبت‌زده‌ی ما نوروز را جدی‌تر و با ایمان سرخ‌رنگ، خیمه برافراشته بودند.”

نوروز همه وقت عزیز بوده است؛ در چشم مغان، در چشم موبدان، در چشم مسلمانان و در چشم شیعیان مسلمان. همه نوروز را عزیز شمرده‌اند و با زبان خویش از آن سخن گفته‌اند. حتی فیلسوفان و دانشمندان که گفته‌اند:

“نوروز روز نخستین آفرینش است که خداوند دست به خلقت جهان زد و شش روز در این کار بود و ششمین روز، خلقت جهان پایان گرفت و از این روست که نخستین روز فروردین را اهورمزد نام داده‌اند و ششمین روز را مقدس شمرده‌اند. چه افسانه‌ی زیبایی زیباتر از واقعیت راستی؟ مگر هر کسی احساس نمی کند که نخستین روز بهار، گویی نخستین روز آفرینش است. اگر روزی خدا جهان را آغاز کرده است، مسلماً آن روز، این **نوروز** بوده است. مسلماً بهار نخستین فصل و فروردین نخستین ماه و نوروز نخستین روز آفرینش است. هرگز خدا جهان را و طبیعت را با پاییز یا زمستان یا تابستان آغاز نکرده است. مسلماً اولین روز بهار، سبزه‌ها رویدن آغاز کرده‌اند و رودها رفتن و شکوفه‌ها سر زدن و جوانه‌ها شکفتن. یعنی روح در این فصل زاده است و عشق در این روز سر زده است و نخستین بار، آفتاب در نخستین روز طلوع کرده است و زمان با وی آغاز شده است.

اسلام که همه‌ی رنگ‌های قومیت را زدود و سنت‌ها را دگرگون کرد، نوروز را جلال بیشتر داد، شیرازه بست و آن را با پشتوانه‌ای استوار از خطر زوال در دوران مسلمانی ایرانیان، مصون داشت.

انتخاب علی(ع) به خلافت و نیز انتخاب علی(ع) به وصایت، در غدیر خم هر دو در این هنگام بوده است و چه تصادف شگفتی که آن همه خلوص و ایمان و عشقی که ایرانیان در اسلام به علی(ع) و حکومت علی(ع) داشتند پشتوانه‌ی نوروز شد. نوروز که با جان ملیت زنده بود، روح مذهب نیز گرفت، **سنت ملی** و نژادی، با ایمان مذهبی و عشق نیرومند تازه‌ای که در دل‌های مردم این سرزمین برپا شده بود پیوند خورد و

محکم گشت و مقدس شد...